

برخی اندیشمندان ایرانی در سده سوم هجری

در دو قرن سکوت ایده‌تولژی اسلام گنوسیستی به صورت سلاح ایده‌تولژیک برای ایرانیان ناراضی از حکومت عرب درآمد و به وسیله آن مردم مسلمان ایران به جنگ با عرب برانگیخته می‌شدند. مرجیان در سالهای ۱۱۸-۱۲۸ هـ. با همین سلاح (اسلام گنوسیستی) علیه عرب جنگیدند و پس از شکست مرجیان، راوندیان سیاه‌پوش^۱ با همین سلاح زیر پرچم ابومسلم خراسانی پیاختستند ابومسلم بنا بر اصل گنوسیستی به ایرانیان مسلمان می‌گفت: حضرت محمد (ص) فره‌ایزدی داشت و گر نه چگونه کسری و قیصر را واژگون می‌کرد؟ پس از مرگ آن حضرت فرّه‌ایزدی درخاندان اوست، نه درخاندان دشمنان او از بنی‌امیه که سالها با او جنگیده‌اند. ایشان با این سلاح نه تنها بنی‌امیه را برانداختند بلکه ریشه عرب را نیز در ایران متزلزل ساختند و عباسیان را به روی کار آوردند. لیکن پس از پنج سال از روی کار آمدن عباسیان، منصور دوانیقی به سال ۱۳۷ ابومسلم همان برپاسازنده حکومت عباسی را بکشت و کین عرب را در دل ایرانیان مسلمان نیز بکاشت نیم قرن بعد، ایرانیان می‌گفتند: فرّه‌ایزدی در فرزندان حضرت محمد است و ابومسلم اشتباه کرد که حکومت را به پسر عموهای پیغمبر (یعنی بنی‌عباس) سپرد. فضل ذوالریاستین و طاهر ذوالیمینین چنانکه دیدیم با هأمون عباسی شرط کردند که پس از پیروزی او بر برادرش امین یکی از فرزندان فاطمه دخت پیامبر را به ولیعهدی بپذیرد و او پذیرفت ولی پس از به دست آوردن تاج و تخت همه طراحان آن برنامه را بجز طاهر بشکت و شرایط را زیر پا نهاد. خلیفگان عرب پس از هأمون برای جلوگیری از شورش ایرانیان ضد عرب سه وسیله زیرین را بکار می‌گرفتند:

الف: نگاهداری محترمانه، از رئیس بنی‌فاطمه (بزرگ خاندان علوی) در کاخ سلطنتی خود و راضی کردن او.

ب: ایجاد و گسترش ایده‌تولژی علم کلام سنی، بزمینه فلسفه مشاء ارسطو، برای دفاع از رژیم خلیفگان عرب، در برابر ایده‌تولژی گنوسیسم اسلامی که بر فلسفه اشراقی افلاطونی تکیه داشت و به سلاح ایده‌تولژیک ایرانیان ضد عرب تبدیل شده بود.

ج: دادن اجازه ورود ترکان به ایران پس از سنی کردن ایشان. گزارش بندهای الف و ب را پیش از این دیدیم، اینک توضیعی درباره بند سوم:

آسیای مرکزی یکی از مراکز نژاد ترک بود که بطور طبیعی به سبب کثرت نفوس به سوی غرب و جنوب مهاجرت میکردند، در چند سده پایان حکومت ساسانی ایرانیان جلو

۱- مسوده که شمار رنگ سیاه ایشان بعدها شعار عباسیان شد، در سده دهم و یازدهم نیز پیروان ابومسلم که به دست شاه طهماسب و شاه عباس قلع و قمع شدند (عالم آرای عباسی ص ۱۰۶ و ۵۳۰) لقب سیاه پوش داشتند.

مهاجرت ایشان را گرفته بودند، حماسه‌های بزرگ شاهنامه در جنگهای توران بیشتر منعکس-کننده همین مقاومتها بود، پس از سقوط ساسانیان این سدازمیان رفت و در همان دوسده معروف به دو قرن سکوت، بسیاری از اقوام ترك به ایران درآمدند، چنانکه در حوادث سالهای ۱۱۰/۱۰۹ هـ در تاریخ یعقوبی و بلاذری-ص ۴۱۱ و طبری ۲: ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۳۱۷ دیده می‌شود. دولت عباسی در قرن سوم علاوه بر ایجاد سلاح ایدئولوژیک «علم کلام» برای حمایت از نفوذ عرب، خواست از نیروی مسلح ترکان نیز استفاده کند پس به دعوت ترکان برای مهاجرت به ایران اقدام کرد، برای این منظور چند هیئت از بغداد به آسیای مرکزی فرستاد (تاریخ سلاجقه ع ۹ پ ۱۰). طوایف ترك که به خراسان می‌آمدند، قبلا مسلمانی را طبق مذهب رسمی سنی خلیفگان بغداد به وسیله مبلغان دولتی پذیرفته بودند، ابوالفضل بیهقی يك نمونه از ارسال مبلغان به تركستان را برای سنی کردن ایشان به سال ۴۲۲ یاد کرده است (تاریخ بیهقی ص ۲۵۹). ترکان سنی شده پس از مهاجرت به ایران به صورت سریل در آمده ترکان پس از خود را، با شرط سنی شدن به مهاجرت به ایران دعوت می‌کردند. مثلا سلطان محمود غزنوی، اجازه ازدواج دودختر خویش را با دو امیر ترك، به اسلام آوردن آن دو امیر (البته اسلام سنی محمود غزنوی) مشروط کرد. (اشپولر ص ۲۷۵) ترکان پس از سکونت در حوالی شهرهای خراسان، مردم گنوسیست ایرانی را زیر فشار می‌نهادند. ترکان سنی به تحريك بغداد از رشد و نفوذ اسماعیلیان انقلابی جلوگیری می‌کردند و با نفوذ در سپاه «سامانی» و به دست گرفتن قدرت، پادشاه شیعی سامانی را معزول نمودند و فرزندش را با شرط تسنن و پیروی از بغداد به حکومت رسانیدند و بدین سان ترکان غزنوی کم کم ریشه سامانیان را برکنندند.

ارزش سیاسی-نظامی ترکان برای ادامه تسلط عربان تا آنجا آشکار بود که جاحظ (م ۲۵۰ هـ) ایشان و بربرها را دو ماده اسلام و سپاه منظم آن می‌خوانده است (فاخوری - جر - ترجمه آیتی: ۱۶۹) او کتابی نیز بنام «مناقب الترك و عامة جند الخلافة» دارد که در لیدن ۱۹۰۳ چاپ شده و ترجمه انگلیسی آن به سال ۱۹۱۵ و آلمانی نیز در ۱۹۲۵ منتشر شده است (اشپولر ص ۴۵۸، ۴۶۷). کاشغری نیز حدیثی بدین مضمون آرد که: خدا ترکان را در خاور جای داد تا چون تازیانه بر سر قوم گنه‌کار به گردش آیند. (دیوان لغات ترك ۱: ۲۰۴)

مهاجرت ترکان (غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، مغول) به دعوت بغداد از آسیای مرکزی در قرنهای چهارم تا هفتم نیز ادامه یافت. غزنویان که پیش از دیگران آمدند پس از چند نسل حکومت در ایران، ایرانیزه شدند و تحت تأثیر ادب فارسی و گنوسیسم ایرانی قرار گرفتند و شاعران فارسی زبان در دربار ایشان تشویق می‌شدند. ترکان هنگام مهاجرت از شمال ایران گذشتند، در آذربایجان سکنی گزیدند، بخشهایی از آسان به اطراف شیراز مهاجرت کردند و بخش بزرگتری از آنها به آسیای صغیر رفتند و در آنجا به صورت شهر-نشینی ماندگار شدند. دولت عباسی در قرن پنجم با فرستادن نمایندگانی از بغداد به ماوراء-النهر، ترکان سلجوقی را به ایران کشانید و به جنگ با غزنویان و برانداختن ایشان تشویق کرد. در سده هفتم نیز «ناصر» خلیفه عباسی که از مقابله با «خوارزمشاهیان» درمانده بود،

از مغولان که به آسیای مرکز رسیده بودند برای آمدن به ایران دعوت کرد. داستان نوشتن نامه بر سر تراشیدهٔ يك پیک و فرستادن او به مرکز مغولان در کتاب «روضه الغیای» میرخواند، آمده است.

در سدهٔ سوم غیر از «جاحظ» که در کشاکش معتزله بر ضد «شبهه» از طرفی و بر ضد «سنیان سلفی» از سوی دیگر مشغول بود، با نام فیلسوفانی چون «ابوالعباس ایرانشهری»، «راوندی» و گنوسیستی تند، و در عین حال مسالمت جوئی همچون «بایزید بسطامی» روبرو هستیم.

ایرانشهری

ابوالعباس دانشمندی گرانمایه از ایرانشهر نیشابور بود که در اندیشه‌های هند و ایرانی - زردشتی و مانوی تا بودایی - تخصص داشت و کتابهایی بنام «ائیر» و «جلیل» بدو نسبت داده‌اند. بیرونی و ناصر خسرو در آثار خود از او نقل‌ها دارند، ناصر خسرو در «زادالمسافرین» او را استاد «زکریای رازی» دانسته و هر دو را از «اصحاب هیولا» بر شمرده است. برخی گفته‌اند که وی دینی ساخته، مدعی بود که با فرشته‌ای بنام «هستی» تماس دارد، لیکن گویا دشمنان او که با عینک «توحید عددی» و نبوت اسرائیلی به آثار اومی نگریستند، چنین تهمت‌هایی به او زده باشند و شاید مقصود وی از فرشتهٔ «هستی» جز جهان ما چیزی نبوده است. نام ایرانشهری در «بیان‌الادیان» نیز آمده است و متأسفانه برای شناخت بیشتر این فیلسوف باید منتظر به دست آمدن مدارک دیگری باشیم. گویا راه ایرانشهری همان بوده است که بعداً شاگرد او «محمد زکریای رازی» رفت و بر ضدیت با سیستم مشائی ارسطویی - یعنی ضدیت با علم کلام سنی - و طرفداری از روش فیثاغورثی شهرت یافت که در مقابل، فارابی و ابن سینا و دیگر آشتی‌دهندگان افلاطون - ارسطو قرار داشتند.

بایزید بسطامی (م ۲۶۱)

صوفی تندرو (سکری) و بان‌ته‌نیست بود. او عربی نمی‌دانست و از این رو به (امی) بی‌سواد معروف بود (سهلگی ص ۷۵). همهٔ نظریات منسوب به او ترجمهٔ عربی از گفته‌های فارسی اوست. بایزید نخستین گنوسیست مسلمان است که ترجمهٔ عربی اندکی از گفته‌های او در اثر ایرانیزه شدن عربها و تحمل پذیر شدن گنوسیسیم برای ایشان، بر جا باقی مانده و به دست ما رسیده است. ناپذیرفتنی بودن گنوسیسیم برای عربها پیش از آن تاریخ همهٔ آثار گنوسیستهای مسلمان شدهٔ ایرانی پیشین را به آتش کشیده و نابود کرده است. در نظریات گنوسیستی حاد بایزید که از طرف پیروانش به منظور پرده پوشی و جلب مصونیت مذهبی نزد عرب زدگان ایرانی و سنیان عربی زبان بعد «شطح» نام گرفته فلسفهٔ گنوسیستی و بان‌ته‌نیستی هند و ایرانی آشکار است و دست کمی از گفته‌های حلاج ندارد. این که او دچار گرفتاریهای حلاج نشد، شاید از آن بود که الف: بایزید از مرکز عرب دور می‌زیست ب: اوسخنان تندخویش را به فارسی می‌گفت و نقل مترجمان بیشتر قابل توجیه یا انکار بوده است. این شطح‌ها به وسیلهٔ یکی از پیروانش «یوسف بن محمد» (شاید مهلکی) در سدهٔ دهم

به نام «النور من کلمات طیفور» گرد آمده که «عبدالرحمان بدوی» آن را در رساله‌ای به نام «شطحیات الصوفیه» چاپ کرد. شطحیهای بایزید بسطامی در «لمح» سراج (۳۷۸۲) طبقات صوفیه سلمی (۴۱۲۴) و طبقات صوفیه خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱۴)، کشف الاسرار میبیدی (قرن ششم) و نیز در تذکره الاولیاء عطار (۶۲۸۴) هم دیده می‌شود. در شرح سیر گنوسیسم در سده هفتم خواهیم گفت و اژه «شطح» تنها از سده هفتم به بعد به دست شیخ شطاح (روزبهان بقلی) برای توجیه بی‌خطر اظهارات اندیشمندی چون بایزید و حلاج در ادبیات فارسی رایج گردید. و پیش از آن تاریخ تنها در ادبیات عربی ایران است که با این واژه برده‌پوش روبه‌رو هستیم.

راوندی

در اینجا مناسب می‌بینیم درباره یکی از چهره‌های درخشان این سده، یعنی راوندی گفتگویی بیشتر انجام گیرد.

ابوالحسین احمد بن یحیی بن اسحاق در راوند کاشان در ۱۹۸ از مادر بزاد در ری تحصیل کرد و در بیست سالگی در ریاضی وطب و فلسفه صاحب نظر شده. او در نگاشته‌های خود «توحید» را اشراقی، «فیض» را ازلی می‌دانست و (مانند ابن سینا در «اضحویه» و خواجه نصیر در «آغاز و انجام» نبوت را عامه و الهام را اشراقی و معاد را روحانی، بیان می‌کرد و از تشیع و امامت و عصمت امام از راه «قاعده لطف» یعنی لزوم داشتن فرّه ایزدی برای «رئیس مدینه فاضله» به شدت دفاع می‌کرد. شرح حال او را نپیرنگ استاد دانشگاه اربسالی سوئد نخستین بار در مقدمه‌ای بر کتاب انتصار تألیف خیاط معتزلسی چاپ قاهره (۱۹۲۵) نوشت و با مراجعه به ابن ندیم، ابن خلکان، مسعودی، بغدادی (الفرق بین الفرق)، شهرستانی (ملل و نحل) و ابن المرتضا «طبقات المعزله»، «المنیة والامل» و عباسی «معاهد التخصیص» و چلبی (کشف الظنون) نوزده نگاشته راوندی را چنین یاد نمود:

۱- الاسماء والاحکام ۲- الابتداء والاعاده ۳- خلق القرآن ۴- البقاء والغناء ۵- لاشیء الاموجود ۶- الطبايع ۷- اللؤلؤة فی تنهای الحركات ۸- الامامة ۹- فضیحة المعتزله ۱۰- القضب ۱۱- التاج ۱۲- التمدیل والتجويز ۱۳- الزمرد ۱۴- الفرند ۱۵- الدماغ ۱۶- البصيرة ۱۷- التوحيد ۱۸- الزينة ۱۹- اجتهاد الرأی. سپس ریتز بخشهایی از منتظم ابن جوزی درباره راوندی را در *Der Islam* سال ۱۹۳۱ منتشر کرد سپس پل کراوس در ۴-۱۹۳۳ در *Rivista Degli Studiorientali* همه آنها را یکجا انتشار داد. بعد دکتر مهدی محقق در مجله یغما (اسفند ۱۳۳۷ و فروردین ۱۳۳۸) آنها را به فارسی چاپ کرد و هم او در مجله دانشکده ادبیات ش ۱ سال ۱۳۴۵، به عنوان «منابع تازه درباره ابن راوندی» مطالبی سودمند در اختیار همگان نهاد و سپس آنها را در بیست گفتار تجدید چاپ نمود. «عباسی» روابط راوندی را با «ابوعلی جبائی» یاد می‌کند و از ابوالوفا ابن عقیل نقل می‌کند که راوندی در ۶۳ سالگی در پنهانی درگذشت. پس اگر تولد او ۱۹۸ باشد مرگ او بسال ۲۶۱ خواهد بود. ولی ابوالفدا مرگ «احمد زندیق»

را در سال ۲۹۳ آورده است (باید مراجعه شود مبدا شخص دیگری مقصود او باشد). حکم‌های ظالمانه‌ای که عباسی و ابن‌جوزی و ابن‌مرتضا بر ضد راوندی نقل کرده‌اند، به اندازه دشمنی صادرکنندگان آن احکام بستگی دارد. خیاط معتزلی بغدادی در «انتصار» بدترین نسبتها را به‌وی داده است. «کعبی معتزلی بلخی» (۳۱۹۴) رئیس معتزله خراسان و شاگرد خیاط به سبب دوری از مرکز خلافت دشمنی نرمتری نسبت به تشیع راوندی نشان می‌دهد. ماتریدی ضد معتزلی (۳۳۴) از راوندی دفاع کرده، کعبی را با همه نرمی که داشته احمق خوانده است.

ماتریدی از راوندی نقل می‌کند که ابوعیسی و راق دنبال حماقت‌های مانوی رفته است (توحید: ۲۵۵). راوندی آن سنیانی را مسخره می‌کند که انجام دادن محال را با اراده خدا ممکن می‌شمارند (توحید: ۱۲۸ - ۱۳۵). «فان‌اس» از مندرجات «توحید» ماتریدی نتیجه می‌گیرد: مطالبی را که هبة الله شیرازی اسماعیلی (۴۷۵۴) در «مجالس مویدیه» از کتاب زمرد راوندی نقل کرده ورد نموده همگی ساخته و پرداخته ابوعیسی و راق بوده و راوندی آنها را نقل قول کرده و گویا هبة الله شیرازی متن آنها را نادیده و با واسطه، نقل ورد نموده است. پس آنچه لبه شمشیر معتزله عراق را بر راوندی و راق گردانیده، شیعه بودن آنان است، نه بیدینی (مقدمه همان بیست گفتار). چنانکه در ص ۱۵۳ گذشت سید شریف مرتضی (۳۳۶۴) از تشیع راوندی دفاع کرده و ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین (ص ۲۲۳) از اعتراض‌های راوندی بر سنیان حشوی حمایت می‌کند. «فان‌اس» در مقدمه‌ای که بر بیست گفتار دکتر محقق نگاشته به این نتیجه رسیده است که راوندی پیرو فرقه‌ای از شیعه بود، که منکر مالکیت و تجارت بودند و خیاط از آن به کتاب «تحریم المکاسب» تعبیر کرده است (انتصار. چ بیروت ۱۹۵۷ ص ۷۷). ایشان که پیروان «مردار» و «جعفر بن حرب قصبی» بودند به «صوفیه‌المعتزله» شهرت داشتند و هواخواه علویان بودند (اصول النحل ناشی اکبر. چ فان اس بیروت ۱۹۷۱. به نقل از بیست گفتار). ایشان مورد اعتراض سخت‌معتزلیان عراق بودند، زیرا در نبوت عقیدتی ویژه داشتند که مورد اعتراض عبدالجبار معتزلی همدانی در تثبیت دلائل النبوه واقع شده است.

به نظر میرسد عقیدتی ویژه در نبوت که راوندی داشته همان ولایت گنوسیستی باشد که به نظر مسلمانان گنوسیست، قابل تحصیل بوده است و سهل شوشتری برای اثبات آن به آیه (والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا. عنکبوت ۲۹: ۶۹) تمسک می‌جسته است و گنوسیست‌ها آن را و الا تراز نبوت می‌شمردند. در اینجا داستان سفر راوندی به بغداد و رسیدن او به خدمت متوکل و بالاخره فرار او از آنجا را نقل می‌کنم: راوندی پس از به خلافت رسیدن متوکل و طرد معتزله از حکومت و تعقیب شیعیان که منجر به تخریب قبر امام حسین بن علی (ع) به عنوان اینکه محل تصاویر امامان شیعه و بتکده شده بود، وارد بغداد شد. او هنگام بیرون آمدن از ری توصیه‌ای از دوستان خود برای عباس صروم آورده بود. این مرد «شربت‌دار» معتصم خلیفه (۲۷۷۴) و کاتب واثی خلیفه (۲۳۲۴) و متوکل (۲۴۷۴) و در دربار عباسی بغداد منتقد بود.

۱- تالیف شماره ۱۷۷ فهرست بیرونی از آثار زکریای رازی، رساله‌ای است به نام رد بر کسانی که به تحریم کسب و پیشه‌ها معتقدند.

هنگامی که راوندی کتاب «فرند» را به عباس صروم نشان داد، او از اندیشه‌های گنوسیستی آن کتاب (صوفی و شیعی) که مورد تکفیر رژیم جدید پس از کودتای متوکل بود، ترسید و از بردن آن به نزد خلیفه ابا کرد و راوندی را به یک وراق به نام مطلب بصری معرفی کرد. راوندی به خدمت او درآمد و با مزد دستنویسی کتابها زندگی می‌کرد. روزی راوندی در حاشیه کتابی که استنساخ می‌کرد روی بر مؤلف کتاب نوشت و از طرف مطلب بصری وراق بازخواست و مجازات شد و دیگر آن کار را تکرار نکرد. روزی دیگر راوندی با یک مؤلف دیگر که مأمور دستنویس کردن کتابش شده بود، مباحثه کرد و بروی چیره شد، این مؤلف صبصام کوفی بود که اثبات «جبر» می‌کرد و راوندی پس از آنکه کتاب او را استنساخ کرد با وی رویاروی بحث نمود. وراق کارفرمای راوندی شیفته علم او شد و به طمع انعام خلیفه کتاب فرند را استنساخ کرد و نزد خلیفه فرستاد.

متوکل از خواندن داستان تقدیس سروکاشمر در آن کتاب عصبانی شد و باینکه توحید عددی که داشت آن را درخت پرستی نامیدها هر چند ظاهر والی خراسان گفت: این احترام است نه پرستش، متوکل نپذیرفت دستور بریدن درخت را صادر کرد. (وقتی در سال ۲۴۷ بریده‌های درخت کاشمر به پایتخت عباسی رسید؛ متوکل به دست پسرش «منتصر» کشته شده بود). (قزوینی: آثار البلاد) [در افسانه دیگر آمده است که «الحراق» مؤید زردشتی مرگ متوکل را در اثر انداختن سروکاشمر پیش بینی کرده بود (مقاله نوبخت در روزنامه خلك و خون ۲۴ بهمن ۱۳۴۷)].

صروم که در آن مجلس نشسته بود برای فرو نشانیدن خشم متوکل گفت: راوندی مصروع (دیوانه) است. او نپذیرفت و به وسیله «مطلب بصری وراق» او را احضار نمود. متوکل پس از برخاش، راوندی را مجبور کرد که اندیشه‌های گنوسیستی خود را به توحید عددی تبدیل و تغییر کند و در کتاب بیفزاید، سپس به او انعام داد. راوندی پس از این آشتی، دوباره به خانه صروم راه یافت. راوندی در کتابهایش از تصوف علمی و گنوسیسم ایرانی دفاع می‌کرد بر زهد و ترک دنیا حمله می‌نمود. گویا توحید اشراقی راوندی از یک سو با توحید عددی سامیان و پرهیز و گوشه گیری ایشان و از سوی دیگر با ثنویت مانوی ایرانیان و پارسایی و خانه بدوشی ایشان در ستیز بوده است. از این رو فقیهان دربار عباسی، زهاد و طرفداران ایشان را علیه راوندی بسیج کردند و خانه عباس صروم را محاصره نمودند. راوندی با کمک صروم از بغداد به ری گریخت.

در جستجوی طلا

ماجرای جوانی هستند که هنوز هم، در رودخانه‌ها و آب راه‌های کانادا و آلاسکا، به شستن طلا مشغولند. هر تابستان، در «داوسون» - که زمانی به «پایتخت طلا» شهرت داشت - مسابقه طلاشویی برگزار می‌شود؛ فسخاً، تنها به اهالی «یوکن» کانادا، اجازه شرکت در این مسابقه داده می‌شود. مسابقه، در چند مرحله انجام می‌شود. به برنده مسابقه، جایزه جالبی داده می‌شود؛ سفر به کشور فنلاند، قهرمان جهانی جست‌وجوگران طلا.

در سال ۱۸۹۶، در رودخانه کلون دایک (کانادا)، طلا پیدا شد. تب طلا آغاز شد. هزاران نفر دست از کار کشیدند، خانه و زمین خود را فروختند و گروه گروه به دنبال خوشبختی واهی به راه افتادند. البته، چند نفری پول در شدند، ولی اکثر جست‌وجوکنندگان، به روز سیاه نشستند. اکنون مدت‌هاست که اضطراب ناشی از تب طلا فرونشسته است. ولی، حتی در زمان ما،